



حقوق فردی شهروندان غیر مسلمان در جامعه اسلامی

محمد امین امینی*

(مذهب: شافعی - استان فارس)

چکیده

شهروند غیر مسلمان عضوی از جامعه اسلامی است که با داشتن عقیده غیر اسلامی، حق مشارکت فعالانه در پیشبرد اداره امور جامعه خود را داشته و از حقوق فردی، مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بهره‌مند می‌باشد. غیر مسلمان با پذیرش پیمان ذمه می‌تواند تبعه دولت اسلامی گشته و مسلمانان و دولت اسلامی موظف به رعایت حقوق و آزادیهای آنان می‌باشند. اسلام، آزادیهای فردی، حق حیات، آزادی رفت و آمد، امنیت شخصی، آزادی اختیار مسکن، مصونیت مسکن، مصونیت مکاتبات و مکالمات تلفنی را برای شهروندان غیر مسلمان به رسمیت می‌شناسد. این نوشتار در پی آن است که حقوق فردی به رسمیت شناخته شده شهروندان غیر مسلمان را در چهارچوب حقوق اسلامی تبیین نماید.

کلیدواژه‌ها: اهل ذمه، اهل کتاب، جزیه، حقوق شهروندی، عقد ذمه.

* کارشناسی ارشد فقه مقارن و حقوق عمومی اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی

طرح مسئله

آزادی فردی یا آزادی شخصی بدین معنی است که فرد در رفت و آمد و اختیار مسکن در داخل یا خارج از کشور و هم‌چنین در زندگی و روابط خصوصی آزاد بوده و از هرگونه تعرض و تجاوز نسبت به جان و مال و خانه و زندگی خود مصون باشد (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۷۵ش، ص ۳۷). آزادی فردی، اساس و پایه دیگر حقوق و آزادیهای انسان است؛ زیرا وقتی انسان آزادی یا امنیت نداشته باشد، استفاده از سایر آزادیها نیز برای او بی‌معنی می‌نماید.

از دیدگاه اسلام، این نوع آزادی، حق طبیعی همه افراد بشر بوده و دولتها و صاحبان قدرت به هیچ وجه حق سلب آن را ندارند. قرآن هدف اصلی ارسال پیامبران را در این می‌داند که مردم عدالت را در جامعه زنده نگه داشته و به آزادی فردی دیگران تعدی نکنند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید، ۲۵)؛ «ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتابهای (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسایی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند». هم‌چنین افراد بیدادگری که در صددند مردم را تحت سلطه خود درآورده و آزادی فردی را از آنان سلب نمایند، به شدت نکوهش می‌کند و افرادی که در حفظ این حق طبیعی، کوششی نداشته و با دستان خود طوق بندگی دیگران را به گردن می‌نهند، مستوجب نکوهش می‌داند: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (توبه، ۳۱)؛ «یهودیان و ترسایان علاوه بر خدا، علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفته‌اند (چرا که علما و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند و خودسرانه قانون‌گذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند. ترسایان افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. (در صورتی که در همه کتابهای آسمانی و از سوی همه پیغمبران الهی) به آنها جز این دستور داده نشده است که تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک و ورزی و چیزهایی است که ایشان آنها را انباز قرار می‌دهند».

براساس گواهی قرآن وقتی پادشاه خودکامه مصر - فرعون - بر موسی منت نهاده و امکاناتی را که

در اختیارش قرار داده بود، به رخ او می‌کشید، موسی در پاسخ به او مسئله سلب آزادی مردم توسط فرعون و به بندگی گرفتن بنی‌اسرائیل را مورد تفسیح قرار داده و می‌گوید: «وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (شعراء، ۲۲)؛ «آیا این منّتی است که تو بر من می‌گذاری اینکه بنی‌اسرائیل را بنده و برده خود ساخته‌ای؟!» این نوع بیان به خوبی نشان می‌دهد که سلب آزادی فردی دیگران، عملی زشت و غیر انسانی بوده که هیچ عمل نیکی گرچه تربیت و تکفل پیامبر(ص) خدا باشد، نمی‌تواند قبیح آن را بزدايد.

علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) در این زمینه می‌فرماید: «همه مردم آزاد آفریده شده‌اند، مگر کسانی که از روی اختیار بردگی را برای خود پذیرفته‌اند» (طوسی، ۱۳۶۵ ش، ج ۱۱، ص ۵۳) و در قسمتی از وصیت خود به فرزندش امام حسن(ع) می‌فرماید: «خود را بنده دیگران مساز؛ زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است» (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۷۴، ص ۲۱۴).

بر این اساس هر فرد با هر نوع عقیده‌ای از حقوق فردی برخوردار می‌باشد. غیر مسلمانان نیز در جامعه اسلامی دارای حقوق ویژه‌ای بوده که در قالب قراردادی دوجانبه منعقد می‌گردد. غیر مسلمانان در صورت رعایت مفاد قرارداد ذمه، می‌توانند با امنیت کامل و در سایه عدالت اجتماعی به زندگی خود ادامه دهند. در کتب فقه، تنها راه تبعه و شهروند دائمی شدن غیر مسلمان در جامعه اسلامی، پذیرش عقد ذمه است. غیر مسلمان با اختیار و آزادی تام می‌تواند ساکن سرزمین اسلامی شده و از حقوق شهروندی بهره‌مند گردد، اما قبل از آن باید شروط قرارداد ذمه را بپذیرد که مبتنی بر پرداخت جزیه و التزام به احکام اسلامی است (کاسانی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۱۲). اصطلاح شهروندان غیر مسلمان نمودی از همان اصطلاح اهل‌ذمه در کتب فقه می‌باشد که این‌گونه شهروندان با رعایت قوانین حاکم بر جامعه اسلامی، دارای حقوقی معین شده که پاسداشت آن حقوق بر مسلمانان جنبه تکلیفی به خود گرفته است.

با این وجود نظریاتی افراطی و خالی از هرگونه دلیل علمی و بعضاً مغرضانه از سوی شرق شناسان مطرح شده مبنی بر اینکه اسلام شهروندان خود را در دایره طبقاتی قرار داده و حقوق افراد غیر مسلمان را نادیده گرفته و به آنها مجال حضور و مشارکت در امور جامعه نداده است (ر.ک: عمید زنجانی، ۱۳۴۴ ش، صص ۱۳-۱۸).

با مطالعه احکام اهل ذمه در متون اسلامی پرواضح می‌گردد که نظام حقوقی غیر مسلمانان براساس اصول هم‌زیستی مسالمت آمیز، عدالت اجتماعی، کرامت انسانی، احسان و نیکی، وفای به عهد و عدم سلطه کافر بر مسلمان استوار می‌باشد. بررسی موازین حقوقی و انواع حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی غیر مسلمانان از حوصله این مختصر خارج است. بنابراین نگارنده بر آن است که در این مختصر، تنها حقوق و آزادیهای فردی غیر مسلمانان را براساس کتب فقه مذاهب هفت‌گانه امامیه، حنفیه، حنبله، زیدیه، شافعیه، ظاهریه و مالکیه مورد بررسی قرار داده و به سؤالات ذیل در این زمینه پاسخ دهد:

۱. وضع قوانین مدنی و جزایی اسلام در خصوص غیر مسلمانان بر چه اساسی است؟
 ۲. اسلام چگونه آزادیهای فردی غیر مسلمانان را تضمین نموده است؟
 ۳. با اینکه در اسلام، کرامت ذاتی برای همه انسانها به رسمیت شناخته شده، چرا برخی از فقهای اسلامی، غیر مسلمان را پلید و نجس‌العین دانسته‌اند؟
- قاعده کلی در حقوق شهروندان غیر مسلمان
- فقهای اسلامی اصلی کلی در خصوص حقوق شهروندان غیر مسلمان ارائه کرده‌اند. براساس این اصل، تمامی حقوق و وظایفی که برای شهروندان مسلمان مشروع دانسته شده جز در چند مورد جزئی، برای شهروندان غیر مسلمان نیز به رسمیت شناخته می‌شود. این اصل در اصطلاح فقها به اصل «لهم ما لنا و علیهم ما علینا» شهرت یافته است.

به عبارتی مسلمان و غیر مسلمان در اکثر موارد از نظر قانون‌گذار یکسانند و حقوق و تکالیف آنان برابر است. مواردی که این یکسانی را منتفی می‌کند، در قبال موارد مشترک بسیار ناچیز بوده، پس فقها اصل را در قوانین، بر تساوی حقوقی مسلمان و غیر مسلمان قرار داده‌اند.

در تأیید این اصل روایتی نقل شده که پیامبر(ص) فرمود: «هنگامی که غیر مسلمانان عقد ذمه را پذیرفتند، به آنها اطلاع بده که هر آنچه از حقوق برای مسلمانان مشروع می‌باشد، برای آنان نیز مشروع بوده و هر آنچه از وظایف بر مسلمانان واجب می‌باشد بر آنان نیز واجب است» (کسانی، بی تا، ج ۷، ص ۳۴۱). همچنین به اثری از علی بن ابی طالب(ع) استناد شده است که ایشان فرمود: «آنان

(غیر مسلمانان) عقد ذمه را پذیرفتند که اموالشان به مانند اموال ما و خونهایشان به مانند خونهای ما باشد» (شیبانی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، صص ۳۵۴ و ۳۵۵) اما احادیث این باب در کتب معتبر حدیثی ذکر نشده است و موارد موجود نیز دارای سندی مخدوش می باشد (ر.ک: دارقطنی، ۱۳۸۶ق، ج ۳، ص ۱۴۷).
روایت «لهم ما للمسلمین و علیهم ما علی المسلمین» نیز که در این راستا بدان استناد شده، از حیث سند صحیح بوده، اما نحوه استدلال به این حدیث ناصواب است، بدین گونه که ارجاع ضمیر به اهل ذمه در این حدیث با تمامی طرُقش، ناصحیح می باشد؛ چون ضمیر به غیر مسلمانانی برمی گردد که بعد از شنیدن ندای اسلام، مسلمان می گردند نه اینکه بر دین خود باقی می مانند (البانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، صص ۲۲۳-۲۲۵).

اگر این قاعده با این گونه احادیث ثابت گردد، خدشه پذیر می گردد. اما استقرای ادله صحیح شرعی و احکام کلی در مورد اهل ذمه نشان می دهد که اغلب احکام آنان مانند احکام مسلمانان می باشد. مسائلی همچون داشتن حق حیات، امنیت، منع از تعدی داخلی و خارجی، عدم ظلم، برقراری عدالت، آزادی عقیده، مصونیت مسکن، مصونیت مکاتبات و مکالمات، آزادی بیان، آزادی انتقاد از عملکرد حاکم اسلامی و بسیاری از موارد دیگر به این سمت رهنمون می سازد که اصل بر تساوی حقوقی باشد:

- قوانین اسلامی نفر اول حکومت و شهروند غیر مسلمان را در جلوس بر میز محاکمه با یک نگاه می نگرد (دارقطنی، ۱۳۸۶ق، ج ۵، ص ۳۶۶).
- هشدار شدیدی از جانب پیامبر (ص) مبنی بر ظلم به ذمی یا تهمت به او صادر می گردد (ابوداود، بی تا، ج ۳، ص ۱۳۶).
- فرماندار خلیفه به خاطر ظلم به فرد غیر مسلمان در مقابل جمع تنبیه و کتک می خورد (ابن حمدون، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۱۰).
- مسلمان حق نگه داشتن اشیای حرام و خرید و فروش آن را ندارد، اما ذمی چون به حرمت آن معتقد نیست، این حق را پیدا می کند (جصاص، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۸۹).

و بسیاری موارد دیگر.

چگونه می توان اصل تساوی حقوقی را با چند مورد جزئی ساقط نمود؟ بنابراین به نظر می رسد

اصل در حقوق شهروندان غیر مسلمان بر تساوی حقوقی با شهروندان مسلمان است؛ مگر در مواردی که نصی صریح و صحیح از جانب شارع، قاعده تساوی را تخصیص بزند. آزادیهای فردی دارای حقوق و امتیازات فراوانی است که مهم‌ترین آن عبارت است از: حق حیات، آزادی رفت و آمد، مصونیت یا امنیت شخصی، آزادی اختیار مسکن، مصونیت مسکن و مصونیت مکاتبات، مکالمات تلفنی و اسرار شخصی (قاضی، ۱۳۸۸ش، صص ۱۴۴-۱۵۹).

۱. حق حیات

از بدیهی‌ترین حقوق طبیعی هر انسان، حق زندگی است. این امر که هر انسان حق دارد زندگی کند، زنده بماند و بدون دلیل موجه به زندگی وی خاتمه داده نشود، موضوعی است که همه ادیان و تمامی عقلا عالم به آن اعتراف دارند (شریعتی، ۱۳۸۷ش، ص ۶۷). حق زندگی یکی از حقوق فطری و طبیعی انسان است و آن پایه و اساس تمام حقوق انسانی به شمار می‌رود؛ زیرا همه حقوق، قائم به وجود خود انسان است و بدون آن هیچ حقی برای شخص معنا و مفهومی ندارد. دین اسلام در ورای تمامی احکام خود اهداف خاصی را دنبال می‌کند که با تحقق آن اهداف، حقوق انسانها به نسبت یکدیگر و به نسبت پروردگارشان کاملاً رعایت می‌گردد. شاطبی در این زمینه امت اسلامی و دیگر امتها را بر این نکته متفق می‌داند که شریعت برای حفظ ضروریات پنج‌گانه دین، نفس، نسل، مال و عقل، وضع شده و این مطلب را در میان امت بدیهی دانسته است (شاطبی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۱). دین اسلام به حقوق طبیعی انسان به مجرد انسان بودنش احترام نهاده و به احدی اجازه تعرض به آن نداده است. در این دین، هرکس حق حیات انسانی را بدون دلیل سلب نماید، به مثابه این است که همه مردم را از حق زندگی محروم نموده؛ زیرا این حق برای هر انسان از هر نژاد و تبار، هر دین و عقیده، هر طایفه و قبیله، یکسان و ثابت است و هرکس همسان همه کسان است، بنابراین سلب حیات فردی از افراد، تجاوز به حق زندگی همه انسانهاست: «أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده، ۳۲)؛ «هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته است و هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است».

متون اسلامی نشان می‌دهد که حق زندگی را برای همه افراد - از جنینی که تازه روح در آن دمیده

شده تا انسانی که در سكرات مرگ است - به صورت يكسان به رسمیت شناخته است و بنا به نوع جنایت بر نفس انسان، مجرم به مجازات قصاص یا پرداخت دیه محكوم می‌گردد. بنابراین در این دین، قتل نفس، خودکشی، سقط جنین و هر جنایتی که به بدن انسان ضربه وارد آورد، تحریم شده است. خداوند در قرآن مکرراً از سلب حیات انسان بدون دلیل نهی نموده است: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» (انعام، ۱۵۱)؛ «و کسی را بدون حق (قصاص و اجرا فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است». «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» (اسراء، ۳۳)؛ «و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را - جز به حق - حرام کرده است. هرکس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (که نزدیک‌ترین خویشاوند به او است، این) قدرت را داده‌ایم (که با مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند)، ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند (و به جای یک نفر، دو نفر و بیشتر را بکشد، یا اینکه به عوض قاتل، دیگری را هلاک سازد). بی‌گمان صاحب خون یاری شونده (از سوی خدا) است (چرا که حق قصاص را به او داده است)».

مفسران ذیل این آیات بیان داشته‌اند که مراد آیه، تنها احترام به حیات فرد مسلمان نبوده و شخص غیر مسلمان هم پیمان را نیز دربر می‌گیرد (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۹۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۴، ص ۵۹۱). هم‌چنین مواضع به حق بودن سلب حیات انسان را با حدیث نبوی، منحصر در فرد زناکار محصن، قاتل عامد و مرتد دانسته‌اند (قرطبی، ۱۳۸۴ق، ج ۳، ص ۳۶۳؛ مقدس اردبیلی، بی‌تا، ص ۳۹۳؛ نسائی، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۲۲۰).

مسئله داشتن حق حیات و حرمت دماء، یک مسئله اجماعی است که در حقوق عمومی، همه اندیشمندان اسلامی، قتل و تعرض به نفس را امری ممنوع و حرام و قاتل عامد غیر تائب را از لحاظ اخروی مخلد در دوزخ می‌دانند. به عبارتی خون و نفس شهروندان غیر مسلمان به اتفاق مسلمانان معصوم بوده و قتل آنان به اجماع علمای اسلامی حرام است (قرضاوی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۲). سیره عملی پیامبر (ص) اسلام و تاریخ اسلامی نیز نشان می‌دهد که حیات غیر مسلمان محترم بوده و نباید بدون علت به آن تعرض نمود. برای نمونه چند مورد از این اسناد نقل می‌گردد:

- پیامبر (ص) در خطبه روز عرفه فرمود: «بی‌گمان خونهایتان، امواتان، آبرویتان بر شما حرام

است، درست مانند حرمت این روز، در این شهر [مکه] و در این ماه» (بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۷۶). اگر بر این روایت اشکال وارد شد که خطاب آن به مسلمانان است، با حدیثی دیگر این اشکال برطرف می‌گردد که پیامبر(ص) فرمود:

- «هرکس معاهدی را از بین ببرد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد، این در حالی است که بوی آن از مسیر چهل سال به مشام می‌رسد» (بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۹۹). حدیث مذکور نشان می‌دهد، قبح جنایت سلب حیات عمدی یک انسان به حدی است که علاوه بر مجازات دنیوی، عقاب اخروی سنگینی نیز بر آن مترتب می‌گردد.

- «مسلمانی یکی از زمین را کشت، موضوع نزد پیامبر(ص) مراغه شد. ایشان فرمود: من از هرکسی به پیمان خویش سزاوارترم. سپس دستور داد تا وی را قصاص کنند» (دارقطنی، ۱۳۸۶ق، ج ۴، ص ۱۵۷).

- «مسلمانی که یک شهروند غیر مسلمان را کشته بود، نزد علی بن ابی طالب(ع) آوردند. اسناد و مدارک علیه او اقامه گردید. علی بن ابی طالب(ع) فرمان داد او را قصاص کنند، اما برادر مقتول گفت: من از او گذشت نمودم. علی بن ابی طالب(ع) گفت: شاید تو را تهدید کرده یا ترسانده‌اند؟ گفت: نه. کشتن او، برادرم را به من بر نمی‌گرداند، آنان به جای خون برادرم به من خون‌بها داده‌اند و من نیز راضی شده‌ام. علی بن ابی طالب(ع) گفت: تو بهتر می‌دانی، اما کسی که در پناه ما باشد، خون او به مانند خون ما و دیه‌اش به مانند دیه ماست» (بیهقی، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۳۴).

- علی بن ابی طالب(ع) اهمیت حق زندگی افراد را تا حدی می‌داند که اگر حاکم اسلامی به ناحق و از روی عمد فردی را به قتل برساند، باید قصاص شود. ایشان در دستورالعمل حکومتی خویش به مالک بن حارث اشتر نخعی این چنین می‌نویسد: «از ریختن خون به ناحق پرهیز ... مبادا که حکومت خود را با ریختن خون ناحق تقویت کنی ... اگر مرتکب قتل عمد شوی، نه در برابر خداوند معذوری و نه در برابر من؛ زیرا قتل عمد، موجب قصاص می‌گردد ... نباید گردنکشی و غرور قدرتت، باعث گردد که خون‌بهای مقتول را به خانواده‌اش پرداخت نکنی» (ابن ابی الحدید، بی تا، ج ۱۷، صص ۱۱۰ و ۱۱۱).

- علی بن ابی طالب(ع) از شهروند مسلمان خود به سبب ریختن خون شهروند غیر مسلمانش اعلام تنفر و بیزاری جسته، می‌فرماید: «کسی که مردی را امان دهد، سپس آن عهد خود را نقض کند و خون او را بریزد، من از قاتل بیزارم، گرچه نیز مقتول در دوزخ جای گیرد» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۶۹).

- «نامه عمر بن عبدالعزیز در مورد مرد مسلمانی که مردی از اهل ذمه را به قتل رسانده بود، به فرماندار حیره رسید، مبنی بر اینکه قاتل را به ولی دم سپرده، اگر خواست او را قصاص کند و اگر نه، او را ببخشد. فرماندار حیره قاتل را به ولی دم سپرد، او نیز گردنش را قطع نمود» (صنعانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰، ص ۱۰۱).

۲. مصونیت یا امنیت فردی

منظور از مصونیت فردی یا امنیت شخصی، این است که فرد از هرگونه تعرض و تجاوز مانند قتل، جرح، ضرب، توقیف، حبس، تبعید، شکنجه و سایر مجازاتهای غیر قانونی و خودسرانه یا اعمالی که منافعی شئون و حیثیت انسانی اوست، مانند اسارت، تملک و بهره‌کشی، بردگی، فحشا و غیره مصون و در امان باشد و آن پایه و اساس تمام آزادیهاست که با فقدان آن سایر آزادیهای فردی معنی و مفهوم خود را از دست می‌دهد (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۷۵ش، ص ۶۳).

قرآن کریم بارها تعدی و تجاوز به حدود دیگران را به صورت عام تحریم نموده است: «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره، ۱۹۰)؛ «و تجاوز و تعدی نکنید؛ زیرا خداوند تجاوزگران را دوست نمی‌دارد». دشمنی را روا ندانسته جز برای کسی که دشمنی نموده و در حق دیگران ظلم نموده باشد: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (بقره، ۱۹۳)؛ «و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیرویی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین (خالصانه) از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آیین خویش زیست کنند). پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند (و اسلام را پذیرفتند، دست از آنان بدارید؛ زیرا حمله بردن و) تجاوز کردن جز بر ستمکاران (به خویشتن به سبب کفر و شرک، روا) نیست». خداوند به هیچ انسانی ظلم نمی‌کند و به انسانها نیز اجازه نداده به همدیگر ظلم نمایند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس، ۴۴)؛ «خداوند هیچ به مردم ستم نمی‌کند، بلکه این مردم هستند که (با اختیار کفر و ترک ایمان) به خویشتن ستم می‌نمایند».

در موارد فوق لفظ آیات عام است که مسلمان و غیر مسلمان را دربر می‌گیرد و تعدی و تجاوز و ظلم را در حق همه انسانها ممنوع می‌شمارد. علاوه بر این‌گونه موارد عام، نصوص فراوانی به صورت خاص در حمایت و دفع ظلم و تعدی از شهروندان غیر مسلمان جهت تأمین امنیت فردی آنان وارد شده، که به پاره‌ای از آن اشاره می‌گردد:

- «آگاه باشید هرکس به هم‌پیمانی (معاهد) ستم روا داشت یا از او عیب‌جویی کرد یا اینکه او را به انجام کاری بیش از توانش واداشت یا آنکه بدون رضایتش چیزی از او ستاند، در روز رستاخیز من مدافع و طرف دعوای وی خواهم بود» (ابوداود، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۳۶).

- «کسی که فردی ذمی را بیازارد، من طرف دعوایش هستم و من طرف دعوای هرکس بودم، روز قیامت علیه او اقامه دعوا می‌نمایم» (برهانفوری، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۳۶۲).

- «غیر مسلمانان نجران و اطراف آن در پناه و حمایت خدا و پیامبرش محمد(ص) می‌باشند ... هیچ شخصی از آنان به سبب ظلم دیگری مجازات نمی‌گردد» (ابن کثیر، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۶۶).

بعد از پیامبر(ص) اسلام، خلفای راشدین و برخی از حکام بعد آنان نیز به پیروی از دستورات پیامبر همین تعامل را با شهروندان غیر مسلمان داشتند. عمر بن خطاب در واپسین روزهای زندگی - گرچه توسط یکی از همین شهروندان غیر مسلمان مورد ضربت شمشیر واقع شده بود - نسبت به آنان چنین سفارش می‌نماید: «خلیفه بعد خودم را به نیک رفتاری در مورد اهل ذمه سفارش می‌کنم. به اینکه عهد و پیمان آنان را پاس داشته و به خاطر دفاع از آنان با دشمنانشان بجنگد و آنان را به وظیفه‌ای بالاتر از توانشان موظف نکند» (بیهقی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۲۰۶).

عمر بن خطاب در دوران خلافتش همواره در مورد اهل ذمه به کارگزارانش به تعامل نیکو سفارش می‌نمود و هرگاه هیئتی از منطقه‌ای به مدینه می‌آمد، در مورد نحوه تعامل با غیر مسلمانان سؤال می‌کرد. یکی از هیئتها، هیئت بصره بود که طبری می‌نویسد: عمر بن خطاب در سؤال از آنان بیان داشت: «شاید مسلمانان، اهل ذمه را مورد آزار و اذیت قرار داده و کاری انجام می‌دهند که عهد و پیمان شکنی است؟» آنان گفتند: «ما جز وفای به عهد چیز دیگری سراغ نداریم» (طبری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۵۰۳).

علی بن ابی طالب(ع) در این زمینه به صراحت خون و مال مسلمان و غیر مسلمان ذمی را مساوی دانسته و بیان داشت: «آنان جزیه می‌پردازند، که دماء و اموالشان به مانند دماء و اموال مسلمانان باشد» (ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ج ۹، ص ۲۸۹).

سرداران لشکر اسلام نیز به هنگام فتح منطقه‌ای با ساکنان آنجا به نیکی برخورد می‌نمودند و اجازه نمی‌دادند حقوق فردی اشخاص مورد تعرض قرار گیرد. یکی از نمونه‌های آن، تعامل «عمرو

بن عاص» با قبطیهای مصر بود تا جایی که محبت آنان را به خود جلب نموده و حکومت اسلامی را قلباً پذیرا شده و برای حفظ آن شمشیر زدند (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۲۷۴).
مسلمانان به خاطر توصیه پیامبر(ص) به قبطیهای مصر، عنایت شدیدی به آنان می نمودند. بلاذری از پیامبر(ص) نقل می کند: «هنگامی که کشور مصر را فتح نمودید، نسبت به ساکنان آن نیک رفتار باشید؛ چون آنان صاحب امان و خویشاوندی اند» (بلاذری، ۱۹۸۸م، ج ۱، ص ۲۵۷).

فقهای اسلامی براساس این مدارک، دفع ظلم از شهروندان غیر مسلمان و تأمین امنیت آنان را بر مسلمانان واجب می دانند؛ چون هنگامی که مسلمانان با آنان عقد ذمه منعقد می کنند، خود را ملزم به دفع ظلم از آنان کرده و آنان اهل دارالاسلام می گردند (سرخسی، ۱۹۷۱م، ج ۱، ص ۲۰۹).

ماوردی در وظایف محتسب می نویسد: بر محتسب واجب است که مسلمانان را از تعرض به وسیله بدگویی یا اذیت و آزار نسبت به اهل ذمه باز داشته و هر مسلمانی را که مرتکب چنین فعلی شد، تنبیه و ادب نماید (ماوردی، بی تا، ص ۳۷۱).

مجموعه این اسناد و مدارک نشان می دهد اسلام درهای ناامنی، خشونت و اذیت و آزار را محکم بسته و هر نوع خشونت را چه به صورت جدی و چه به صورت شوخی ممنوع اعلام داشته است. در این زمینه تنها به تحریم، لعنت و دوری از رحمت خدا و داخل شدن به آتش خشم و غضب خداوند برای عاملان و دست-اندرکاران این گونه رفتارها بسنده نکرده است، بلکه سزاهایی را نیز مانند قصاص و حد برای آنها در نظر گرفته است، تا مبادا دین، جان، ناموس، نسل، مال و امنیت درونی و بیرونی انسان در معرض خطر قرار گیرد (ر.ک: قره داغی، بی تا، صص ۳۰-۴۱).

در این خصوص فقهای اسلامی فقط به نوشتن مطالب در باب عدم تعدی به اهل ذمه اکتفا نکرده و عملاً حکام اسلامی را مورد خطاب قرار داده و از آنان خواسته اند که حقوق فردی آنان را رعایت نمایند. از جمله این رفتارها عمل «ابویوسف» در مقابل «هارون الرشید» است که با نوشتن کتاب «الخراج» نحوه تعامل حکومت با اهل ذمه را واضح ساخته است. این فقیه در باب تعامل با اهل ذمه به هارون الرشید می نویسد: شایسته است در نیک رفتاری به اهل ذمه پیامبرت و دلجویی از آنان مقدم باشی، تا اینکه به آنان ظلم نشده و آزار و اذیتی نبینند. به بالاتر از توانشان مکلف نشده و چیزی از

اموالشان گرفته نشود، مگر به اندازه حقی که بر آنان واجب شده است (ابویوسف، بی تا، ص ۱۳۸). وقتی از جانب حکام مسلمان آزار و اذیتی در حق اهل ذمه صورت می گرفت، اندیشمندان در مقابل آن واکنش نشان می دادند. می توان در این زمینه به انکار «اوزاعی» بر فعل والی عباسی «صالح بن علی» اشاره نمود. این والی، همه اهل ذمه را به علت شورش گروهی از آنان علیه حاکم اسلامی از سرزمین خود (جبل لبنان) تبعید نمود، اما اوزاعی از آنان دفاع نموده و نامه ای به این متن به او نوشت: «چگونه همه اهل ذمه را به گناه گروه اندکی از آنان مجازات کرده و از خانه و کاشانه شان بیرون راندی؟ در حالی که خداوند به این حکم نموده که هیچ کس به گناه دیگری مؤاخذه نمی گردد» (بلاذری، ۱۹۸۸م، ج ۱، ص ۱۹۲). مجازات بی دلیل ذمی و تعرض به امنیت فردی او، تعدی بر او محسوب شده و باید با متخلف، طبق قانون برخورد شود. قاعده اصلی در شریعت اسلامی بر این است: هیچ جرمه و مجازاتی جایز نیست، مگر اینکه نص شرعی در مورد آن وجود داشته باشد (عوده، بی تا، ص ۱۱۶). براساس این قاعده و دلایلی که گذشت،

دولت اسلامی حق سلب آرامش شهروندان غیر مسلمان از اهل ذمه را با ارباب و حبس و مجازات آنان را ندارد، مگر اینکه شهروند غیر مسلمان جرمی انجام داده باشد، که آزادی خود را به این وسیله تحت الشعاع قرار دهد. بر این اساس، قانون اساسی ایران، مصونیت فردی را در چند اصل مختلف مورد تأکید قرار می دهد (اصول ۲۲، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷ و ۱۶۹).
۳. حق حمایت از تجاوزات خارجی

دولت اسلامی علاوه بر اینکه موظف است اهل ذمه را از تعرض داخلی افراد حفظ و حمایت نماید، باید آنان را در مقابل تجاوزات خارجی نیز حفظ نموده و از هرگونه تعرضی در امان دارد (خطیب شربینی، بی تا، ج ۴، ص ۲۵۳). بنابراین ابوعبیده جراح فرمانده لشکر اسلام در فتح شام، وقتی شنید رومیان علیه آنان تجمع نموده و شاید یارای مقاومت در برابر آنان را نداشته و نتوانند از اهل ذمه دفاع نمایند، جزیه ای که از برخی مناطق شام گرفته بود، به آنان بازگرداند (ابوعبید، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۹). اگر غیر مسلمانانی در بند دشمن خارجی اسیر گشتند، بر دولت اسلامی واجب است که آنان را با دادن فداء از بیت المال آزاد نماید (ابن رشد، ۱۴۰۸ق، ص ۲۳۳).

مؤلف مطالب اولی النهی حفظ و حمایت از اهل ذمه، منع افراد از آزار و اذیت به آنان، آزاد نمودن اسیرانشان و دفع افرادی که قصد اذیت آنان را دارند بر حاکم اسلامی واجب می‌داند، گرچه آنان در شهری به صورت منفرد و بدون سکنه مسلمان زندگی کنند ... و علت این حمایت را پرداخت جزیه توسط آنان به حکومت اسلامی و پذیرش اجرای احکام اسلامی بر آنان عنوان نموده است (رحیبانی، ۱۹۶۱م، ج ۲، صص ۶۰۲ و ۶۰۳). قرافی در این زمینه قول ابن حزم ظاهری را نقل کرده و می‌نویسد: اگر اهل حرب به قصد تجاوز به اهل ذمه به سرزمین ما حمله‌ور شدند، بر ما واجب است که با تجهیزات جنگی و سلاح به جنگ آنان رفته و به خاطر این مسئله جان دهیم تا افرادی که در ذمه خدا و پیامبرش هستند در امان بمانند؛ چون تسلیم شدن بدون انجام دفاع، بی‌توجهی به عقد ذمه است. سپس بر این قضیه اجماع امت اسلامی را نقل می‌کند (قرافی، بی تا، ج ۳، ص ۱۴).

علاوه بر نوشته‌های فقها، عمل علمای اسلامی نیز در دفاع از حقوق اهل ذمه فراوان نقل شده است. به عنوان مثال هنگامی که تاتارها به سرزمین شام یورش بردند و تعدادی از مردم آنجا را اسیر کردند، «ابن تیمیه» برای مذاکره با «قطلو شاه» فرمانده تاتار، نزد او رفت تا در مورد آزاد نمودن اسرا با او صحبت نماید. این فرمانده، اجازه داد که اسرای مسلمان آزاد گردند و اجازه آزادی اهل ذمه را نداد. ابن تیمیه گفت: ما راضی نمی‌گردیم، مگر اینکه همه اسرای یهود و نصاری که در ذمه ما هستند، آزاد گردند و هیچ اسیری از مسلمانان و اهل ذمه را به حال خود رها نمی‌کنیم. قطلو شاه وقتی اصرار و تشدد او را دید، همه اسرا را آزاد نمود (قرضای، ۱۴۱۵ق، ص ۱۰).

۴. آزادی رفت و آمد

آزادی رفت و آمد، نتیجه امنیت شخصی است و مفهوم آن این است که شخص هر وقت بخواهد، در داخل یک کشور رفت و آمد کند و نیز بتواند هر موقع بخواهد آن کشور را ترک کند و یا به کشور خود بازگردد و هیچ رادع و مانعی نتواند او را از این آزادی بازدارد (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۷۵ش، ص ۴۸). با اثبات امنیت فردی برای شهروندان غیر مسلمان، اصل آزادی رفت و آمد نیز در حق آنان ثابت گشته و نیازی به تکرار ادله و آوردن ادله بیشتر دیده نمی‌شود. بنابراین شهروندان غیر مسلمان حق دارند در هر منطقه‌ای از جامعه اسلامی که اراده نمایند، رفت و آمد نمایند و هیچ کس حق تعرض به آنان را ندارد و حکومت اسلامی موظف است در این خصوص از آنان حمایت نموده و متعرضان

را براساس قانون، مجازات نماید.

در ضمن این بحث «آزادی اقامت و عدم اقامت شهروندان غیر مسلمان در جامعه اسلامی» نیز مطرح می‌گردد. در این خصوص شهروندان غیر مسلمان حق دارند اگر مایل بودند در هر منطقه‌ای از سرزمین اسلامی اقامت نمایند و هر وقت اراده نمایند از آن جابه‌جا شده و در مکانی دیگر سکونت نمایند. در مدت اقامت در دارالاسلام مختارند در همه جای سرزمین اسلامی عبور و مرور نمایند. اما بر این اصل کلی چند استثنای جزئی دیده می‌شود. این استثنائات شامل ورود آنان به منطقه حرم مکی و سایر مساجد مسلمانان و اقامت بیش از سه روز در سرزمین حجاز می‌باشد.

فقهای اسلامی در این زمینه سرزمینهای اسلامی را به سه قسمت تقسیم نموده‌اند: حرم، حجاز و سرزمینهای دیگر به جز این دو منطقه (ابویعلی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۱۸۷). در مورد بخش سوم هیچ معنی در عبور و مرور و اقامت شهروندان غیر مسلمان دیده نمی‌شود، اما در مورد منطقه حرم مکی، سرزمین حجاز و مساجد مسلمانان، احکام خاصی وجود دارد.

۴-۱. حق ورود به منطقه حرم مکی

فقهای شافعیه، امامیه، مالکیه، حنابله، زیدیه و محمد بن حسن از حنفیه ورود غیر مسلمانان را به منطقه حرم مکی ممنوع دانسته‌اند (خطیب شربینی، بی تا، ج ۴، صص ۲۴۷ و ۲۴۸؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، صص ۳۳۶ و ۳۳۷؛ قرافی، ۱۹۹۴م، ج ۳، صص ۳۸۱ و ۳۸۲؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ج ۹، صص ۲۸۶ و ۲۸۷؛ احمد مرتضی، ۱۴۲۲ق، ج ۶، ص ۶۸۷؛ سرخسی، ۱۹۷۱م، ج ۱، ص ۱۳۴). استدلال این گروه فقها به آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا» (توبه، ۲۸)؛ «بی‌گمان مشرکان (به سبب کفر و شرکشان، از لحاظ عقیده) پلیدند. بنابراین نباید پس از امسال (که نهم هجری است) به مسجدالحرام وارد شوند»، بوده و مسجدالحرام را براساس آیه اول سوره اسراء، منطقه حرم مکی دانسته‌اند. گویند خداوند در این آیه، منطقه حرم مکی را مسجدالحرام نامیده است؛ چون پیامبر(ص) از خانه «ام‌هانی» که خارج از مسجدالحرام بود معراج را شروع نمود، نه از درون مسجدالحرام (خطیب شربینی، بی تا، ج ۴، صص ۲۴۷ و ۲۴۸؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ج ۹، صص ۲۸۶ و ۲۸۷). اما حنفیه و ورود غیر مسلمانان به مسجدالحرام را بلا مانع می‌دانند. نحوه استدلال این مذهب این‌گونه است که ورود غیر مسلمانان در آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا

الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» (توبه، ۲۸)، به وجهی تأویل می‌شود که در جاهلیت به آن عادت داشتند؛ چون آنان در جاهلیت، طواف بیت را به صورت عریان انجام می‌دادند (ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۲۰۹؛ سرخسی، ۱۹۷۱م، ج ۱، ص ۱۳۴). برای فهم نظریه بهتر بین اقوال فقها، باید بر نجس بودن یا نبودن فرد غیر مسلمان نتیجه حاصل گردد که در ادامه بررسی می‌گردد.

۴-۲. حق ورود به مساجد

حنفیه و شافعیه، ورود غیر مسلمانان را به سایر مساجد جایز و بلا مانع دانسته‌اند (ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۲۰۹؛ شافعی، ۱۳۹۳ق، ج ۱، ص ۵۴). دلایل این دو مذهب به قرار زیر است:

- «ابوسفیان بن حرب» در حالی که کافر بود وارد مسجد مدنی گشت که با پیامبر(ص)، پیمان هدنه بندد و پیامبر(ص) او را از ورود به مسجد منع نکرد.
- هنگامی که «وفد ثقیف» نزد پیامبر(ص) آمدند، فرمان داد تا در مسجد قبه‌ای برای آنان برپا دارند. به پیامبر(ص) گفته شد: آنان نجسند. پیامبر(ص) فرمود: روی زمین چیزی از نجاست آنان نیست.
- مشرکان مکه هنگامی که برای فدیة دادن اسپرانشان به مدینه آمدند، در مسجد بیتوته نمودند. یکی از آنان «جبیر بن مطعم» بود. جبیر گفت: من قرائت پیامبر(ص) را شنیدم ...
- «ثمامة بن اثال» - که فردی مشرک بود - توسط پیامبر(ص) به ستون مسجد بسته شد و همان‌جا زندانی شد (همان).

امامیه، مالکیه، زیدیه و قول مقابل صحیح مذهب حنابله ورود غیر مسلمانان را به سایر مساجد نیز - اگرچه با اجازه مسلمانان باشد - ممنوع دانسته‌اند. با این تفاوت که نزد زیدیه جهت استماع قرآن و حدیث به آنها اجازه ورود داده شده است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، صص ۴۷ و ۴۸؛ قرافی، ۱۹۹۴م، ج ۱، ص ۳۱۵؛ احمد مرتضی، ۱۴۲۲ق، ج ۶، صص ۶۸۷ و ۶۸۸؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ج ۹، ص ۲۸۷). دلایل این گروه به قرار ذیل است:

- آیه «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» (نور، ۳۶)؛ «اگر در جستجوی این نور پرفروغ هستید، آن را بجوید) در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده است برافراشته شوند و در آنها نام خدا برده شود (و با ذکر و یاد او، و با تلاوت آیات قرآنی، و بررسی احکام آسمانی آباد شود. خانه‌های مسجد نامی که) در آنها سحرگاهان و شامگاهان به تقدیس و

تنزیه یزدان می‌پردازند» نشان می‌دهد که مسجد مکان تعظیم خداوند است و مشرک براساس آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» (توبه، ۲۸) صلاحیت ورود به چنین مکانی را ندارد. - بستن «تمامه بن اثال» - که فردی مشرک بود- به ستون مسجد توسط پیامبر(ص) و ورود «وفد ثقیف» به مسجد پیامبر(ص)، در صدر اسلام بوده و به وسیله آیات فوق منسوخ گردیده است (قرافی، ۱۹۹۴م، ج ۱، ص ۳۱۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، صص ۴۳۲ و ۴۳۳).

- حدیث نبوی: «نجاست را از مساجدتان دور نمایید» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۳۰، ص ۱۳۵).
- منع کفار از مساجد، مسئله مشهوری بوده است. ابوموسی بر عمر بن خطاب وارد گشت، در حالی که نامه‌ای در دست داشت. عمر بن خطاب گفت: آن کسی را که نوشته، رها نما تا بیاید و آن را بخواند. ابوموسی گفت: او نمی‌تواند وارد مسجد گردد. عمر بن خطاب گفت: چرا؟ گفت: او نصرانی است و عمر ساکت گشت. این واقعه دال بر شهرت این قضیه نزد صحابه است (ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ج ۹، ص ۲۸۷).
- اگر حدیثی به مانند حیض و نفاس بر کسی حادث گردد، اجازه ورود به مسجد را ندارد، بنابراین حدیث شرک، اولی است.

- آنان اهل مسجد نیستند و منع از ورود به مسجد موجب اذلال آنان است که ما بدان امر شده‌ایم (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، صص ۴۳۲ و ۴۳۳؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ج ۹، ص ۲۸۷).
حنابله در قول صحیح مذهب، ورود غیر مسلمانان را به سایر مساجد منوط به اجازه مسلمانان دانسته‌اند. به گونه‌ای که آنان بدون اجازه مسلمانان، حق ورود به مساجد را ندارند. اما قول مقابل صحیح مذهب ورود آنان را مطلقاً جایز نمی‌داند (ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ج ۹، ص ۲۸۷).

به نظر می‌رسد نظریه اول به صواب نزدیک‌تر باشد. چون اصل این مسئله در نجس دانستن بدن فرد مشرک نهفته است که در ادامه ثابت می‌گردد مراد از نجاست در آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» (توبه، ۲۸) نجاست عقیده و افکار مشرکان در خصوص شریک قائل شدن برای خداست، نه اینکه بدن آنان نجس باشد. ادعای نسخ نمودن در مورد آیات یا احادیث، با اقوال فقها یا صحابه یا اجماع آنان ثابت نمی‌گردد. اینکه صحابی نسخ آیتی را بدون اتصال به پیامبر(ص) نقل کند، فقط در حد نظر خودش مورد احترام بوده و دال بر ناسخ بودن آیه‌ای بر آیه دیگر نمی‌باشد (جصاص، ۱۴۱۵ق، ج ۴، صص ۸۷ و ۸۸) و اگر قرار بود در این خصوص نسخی صورت می‌گرفت، تنها مرجع

صلاحیت‌دار برای اعلام داشتن آن، فرد متصل به وحی بوده و این فرد شخصی جز پیامبر(ص) اسلام نمی‌توانست باشد. حال آنکه افرادی که در این مورد ادعای نسخ نموده‌اند به هیچ وجه این مسئله را متصل به پیامبر(ص) روایت ننموده‌اند. دیگر آنکه ابوسفیان در اواخر سال ششم قمری - سال صلح حدیبیه - (ابن هشام، ۱۳۷۵ق، ج ۲، ص ۳۰۸؛ کاسانی، ۱۹۸۲م، ج ۵، ص ۱۲۸) و وفد ثقیف در سال نهم قمری به مسجد پیامبر(ص) وارد شده است (ابن هشام، ۱۳۷۵ق، ج ۲، ص ۵۳۷) که نشان می‌دهد حداقل این دو سند در صدر اسلام نبوده است. قضیه‌ای که به عمل صحابه مشهور جلوه داده شده، می‌تواند با احتمالاتی مواجه باشد که آن نقل را از دایره استدلال خارج نماید. یکی از احتمالات که با قرینه قوی بر این دلیل وجود دارد، این است که غیر مسلمانان از جنابت غسل نمی‌کرده‌اند و مسجد بر فرد جنب مسلمان و غیر مسلمان حرام بوده است و این مسئله از اینجا نشئت می‌گیرد نه اینکه بدن مشرک نجس باشد. دیگر مسئله کلیات شریعت اسلامی در این خصوص است. دین اسلام که به اسلام آوردن افراد و رهایی آنان از آتش دوزخ اهتمام دارد، چگونه از ورود مخالفان عقیدتی خود برای شنیدن سخن حق ممانعت به عمل می‌آورد؟

بر این اساس مقصد در آیه (توبه، ۲۸) حکم اختصاصی فقط برای منع ورود به مسجدالحرام بوده و به نظر می‌رسد برای تعمیم آن به سایر مساجد، به دلیل دیگری از بیانات شارع نیازمند است که در این راستا دلیلی در کتب معتبر روایی وجود ندارد.

۳-۴. نجس بودن فرد مشرک

حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنابله اعضای بدن مشرک را پاک و طاهر دانسته و او را نجس‌العین نمی‌دانند (مرغینانی، بی‌تا، ج ۴، ص ۹۵؛ قرافی، ۱۹۹۴م، ج ۱، ص ۱۶۳؛ نووی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۶۲؛ بهوتی، ۱۴۰۲ق، ج ۱، ص ۵۳). استدلال این گروه به پاره‌ای از آیات و احادیث است:

- بر اساس آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء، ۷۰) «ما آدمیزادگان را (با اعطای عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی داشته‌ایم»، همه انسانها دارای کرامت هستند و انسان مکرم نمی‌گردد، مگر اینکه پاک و طاهر باشد. مرده و زنده انسان در این خصوص یکسان است (کوکب عبید، ۱۴۰۶ق، ص ۳۶).

- آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» (توبه، ۲۸) دال بر نجاست اعتقادی مشرکان

است نه نجاست عینی آنان.

- آیه «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ» (مائده، ۵)؛ «امروزه (با نزول این آیه) برای شما همه چیزهای پاکیزه (طبع سالم پسند) حلال گردید، و (ذبائح و) خوراک اهل کتاب (جز آنچه با آیات دیگر تحریم شده است) برای شما حلال است و خوراک شما برای آنان حلال است»، نشان می‌دهد غذای آنان که ساخته دست آنان است، پاک و طاهر می‌باشد. بنابراین آیه بر طهارت همه غیر مسلمانان دلالت دارد.

- پیامبر (ص) به مشرکان اجازه داد به مسجدش وارد گردند و «ثمالة بن اثال» را به هنگام اسارت در مسجد زندانی و به ستون مسجد بست. بنابراین اگر مشرک نجس بود، اولویت در تطهیر مسجد خود پیامبر (ص) از نجاست بود (ماوردی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، صص ۱۲۰ و ۱۲۱).

- «وفد ثقیف» در حالی که مشرک بودند، در مسجد پیامبر (ص) ساکن شدند. اگر عین کافر، نجس بود در مسجد اسکان داده نمی‌شدند (ابن مازة، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۳۷).

زیدیه، ظاهریه، قول مشهور امامیه، عمر بن عبدالعزیز و حسن بصری انسان مشرک را نجس‌العین می‌دانند (احمد مرتضی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، صص ۱۹-۲۱؛ ابن حزم، بی تا، ج ۱، صص ۱۲۹ و ۱۳۰؛ محقق حلّی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، صص ۹۵-۹۷؛ نجفی، بی تا، ج ۶، صص ۴۰-۴۴؛ ماوردی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، صص ۱۲۰ و ۱۲۱).

استدلال این گروه از فقها به قرار ذیل است:

- آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» (توبه، ۲۸) دال بر نجاست عینی شخص مشرک است. این آیه پس از فتح مکه نازل شده و ناسخ دلایلی است که دال بر پاکی مشرکان می‌باشد (نجفی، بی تا، ج ۶، ص ۴۱؛ احمد مرتضی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، صص ۱۹-۲۱).

- مراد از طعام در آیه «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ» (مائده، ۵) حبوبات می‌باشد نه غذای آماده شده توسط اهل کتاب (نجفی، بی تا، ج ۶، ص ۴۱).

- مراد از رجس در آیه «كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (انعام، ۱۲۵)؛ «بدین منوال خداوند عذاب را بهره کسانی می‌سازد که ایمان نمی‌آورند» نجاست آنان است.

- اصحاب امامیه در این خصوص دو دسته احادیث روایت نموده‌اند که دلالت احادیث دال بر نجاست غیر مسلمانان را دارای وضوح بیشتری دانسته و صدور حکم طهارت آنان را حمل بر تقیه نموده‌اند

(نجفی، بی تا، ج ۶، صص ۴۰-۴۴).

نظریه نجس دانستن فرد مشرک با کرامت ذاتی انسان در تضاد قرار دارد. بنابراین بهتر است بین این ادله به نحوی صحیح جمع گردد. با توجه به عمل پیامبر(ص) اسلام در خصوص تعامل با غیر مسلمانان و اینکه از دست آنان غذا خورده و هنگام اسلام آوردن آنان، امر به غسل نموده و به آنان اجازه ورود به مسجد خود داده است (ماوردی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، صص ۱۲۰ و ۱۲۱) و این که طعام در لغت علاوه بر حبوبات به مصنوعات و مطبوخات دست انسان نیز اطلاق شده است (ابن فارس، ۱۳۹۹ق، ج ۳، صص ۴۱۰ و ۴۱۱). در قرآن نیز در آیات متعددی، طعام به انواع خوردنیها اطلاق شده و منحصر در حبوبات نشده است.

اگر آیه (توبه، ۲۹) حمل به نجاست اعتقادی غیر مسلمانان گردد، با کلیات دین سازگاری بیشتری داشته باشد. قرآن به ازدواج با اهل کتاب و خوردن مأكولات اهل کتاب اجازه داده است، در حالی که آنان بر عقیده غیر اسلامی می باشند. در زندگی زناشویی هر آن، زن و مرد در تعامل با یکدیگر قرار دارند که اگر گفته شود بدن آن زن کتابی نجس است، خداوند حکم حرجی بر بندگانش وضع نموده، در حالی که به گفته قرآن «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج، ۷۸)؛ «و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است»، خداوند هیچ حکمی برای به سختی افکندن مردم بنا نهاده است. همچنین بیان شد که ادعای نسخ در مورد آیات یا احادیث، با اقوال فقها یا صحابه یا اجماع آنان ثابت نمی گردد، مگر اینکه متصل به قول پیامبر(ص) باشد و در اینجا غیر متصل است (جصاص، ۱۴۱۵ق، ج ۴، صص ۸۷ و ۸۸).
۵. حق انتخاب و مصونیت مسکن

هرکسی حق دارد محل مسکونی خود را انتخاب کند و در این مورد هیچ گونه تحمیلی بر او جایز نیست. بنابراین گزینش محل مسکونی و نقل و انتقال برحسب اراده فرد انجام می شود. از سوی دیگر مسکن افراد مصون از تعرض است. هیچ کس حق ندارد بدون اجازه صاحب خانه، وارد خانه او شود (قاضی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۴۵). مصونیت خانه یا مسکن در واقع متمم امنیت شخصی و آزادی مسکن است. مصونیت خانه و مسکن بخشی از حریم خصوصی است ... در این محدوده، فرد مصون از تعرض، تجسس، کنجکاوها و رفتار پلیسی است (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۷۵ش، ص ۵۶).
آنچه به یک خانه ارزش می دهد، وجود امنیت و آرامش در آن است. اگر این مهم از بین برود،

استقلال شخص در زندگی خصوصیش مختل شده و در نهایت آرامش از جامعه رخت برمی‌بندد. اگر قرار باشد خانه هرکس در هر موقع از طرف افرادی به دلایل واهی مورد تعرض و مزاحمت قرار گیرد و یا خودسرانه مورد تفتیش و بازرسی قرار گیرد، دیگر امنیت خاطر و آرامش فکری از انسان سلب شده و امنیت فردی، مفهوم خود را از دست می‌دهد. بر این اساس هیچ شخصی اجازه ندارد بدون اجازه و رضایت شهروند غیر مسلمان وارد خانه‌اش گردد؛ چون خانه شخص محل خصوصی زندگی با افراد خانواده‌اش می‌باشد. طبیعی است که این محل دارای حرمت و احترام باشد و هیچ‌کس حق تعدی بر آن نداشته باشد؛ چون تعدی بر حرمت مسکن در واقع، تعرض به خود شخص می‌باشد و با بیان ادله قبلاً گفته شد که شریعت اسلامی تعرض بر شهروندان غیر مسلمان را حرام نموده است.

قرآن در خصوص مصونیت مسکن به صراحت سخن گفته و افراد را از ورود به منازل دیگران بدون اجازه آنان، منع نموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» (نور، ۲۷ و ۲۸)

«ای مؤمنان وارد خانه‌هایی نشوید که متعلق به شما نیست، مگر بعد از اجازه گرفتن (با زنگ زدن یا در کوبیدن و کارهایی غیر اینها) و سلام کردن بر ساکنان آن. این کار برای شما بهتر است (از ورود بدون اجازه و سلام). امید است شما (این دو چیز را به هنگام رفتن به منازل دیگران رعایت کنید و آنها را) مد نظر داشته باشید. اگر کسی را در خانه‌ها نیافتید (که به شما اجازه دهد)، به آنها داخل نشوید تا (کسی پیدا آید و) به شما اجازه داده شود. اگر هم به شما (اجازه داده نشد) گفتند: برگردید، پس برگردید (و اصرار نکنید). این (کار رجوع، زبیده‌تر به حالتان و) پاک‌تر برایتان می‌باشد. خدا بس آگاه از کارهایی است که می‌کنید (پس با رهنمودهای او مخالفت نوزید)». این فرمان عام است و شهروندان غیر مسلمان را نیز دربر می‌گیرد. بنابراین هیچ‌کس حق ندارد بدون اجازه به محل سکونت آنان وارد گردد.

بر اساس دین اسلام، اگر کسی بدون رضایت صاحبخانه از دیوار یا پشت‌بام سعی در سرک کشیدن و نگاه کردن به درون خانه نماید، مجازات می‌گردد. پیامبر (ص) در این زمینه می‌فرماید: «اگر شخصی بدون اجازه بر تو وارد شد و از اسرار درون خانه‌ات آگاه گشت، پس با سنگریزه‌ای به چشم او زدی و کور گشت، گناهی بر تو نیست» (حمیدی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۹۷).

براساس ادله مذکور، عوامل دولتی نیز بدون در دست داشتن دلیل قطعی، حق ورود و تفتیش منازل شهروندان را ندارند. خرائطی در کتاب مکارم الاخلاق از ثورالکندی عملی را از عمر بن خطاب نقل می‌کند که دال بر تأیید این قضیه است. ایشان می‌نویسد: «هنگامی که عمر بن خطاب در حال گشت‌زنی در شهر مدینه بود، صدای مردی را شنید که از درون خانه‌ای آواز می‌خواند. پس از دیوار آن خانه بالا رفته و یک زن و مقداری شراب نزد آن مرد یافت. بدو گفت: ای دشمن خدا آیا فکر نمودی معصیت می‌کنی و خداوند تو را مستور می‌دارد؟ آن مرد گفت: بر من شتاب مکن. اگر من یک بار نافرمانی خدا نمودم، تو سه بار خداوند را نافرمان شدی. خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَجَسَّسُوا» (حجرات، ۱۲) در حالی که شما تجسس نمودی و خداوند می‌فرماید: «وَأَنْتُمْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» (بقره، ۱۸۹) در حالی که شما از دیوار خانه‌ام بالا آمدی. و خداوند می‌فرماید: «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا» (نور، ۲۷) در حالی که شما بدون اجازه به خانه‌ام وارد گشتی. عمر بن خطاب گفت: اگر از گناهت درگذرم، خیری نزد شما یافته می‌شود؟ گفت: آری. پس از او درگذشت و از خانه بیرون رفت» (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۳، صص ۳۰۸ و ۳۰۹). این قضیه نشان می‌دهد که در عصر صحابه اگر شخص درون خانه خود عمل منافی با قانون انجام می‌داده، حاکم اسلامی حق ورود به منزل و مجازات او را نداشته است، مگر اینکه عمل او به دیگران صدمه‌ای وارد می‌کرده است.

در بحث آزادی انتخاب مسکن، چند استثنا در کتب فقهی دیده می‌شود. فقها به دلایلی مرتفع نمودن ساختمان شهروندان غیر مسلمان بر ساختمانهای مسلمانان و سکونت آنان در منطقه حجاز را استثنا نموده‌اند. ۱-۵. ساختمانهای مرتفع

به اتفاق مذاهب اسلامی اگر شهروندان غیر مسلمان در منطقه‌ای سکونت دارند که جدا از مناطق مسلمان-نشین است، حق دارند ساختمانهای خود را به نحو دلخواه بنا کنند، اما در صورتی که آنان با مسلمانان در یک منطقه سکونت داشتند، حق ندارند ساختمانهای خود را بلندتر از ساختمانهای مسلمانان بنا نهند (ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۲۱۱؛ قرافی، ۱۹۹۴م، ج ۳، صص ۴۶۰ و ۴۶۱؛ خطیب شریینی، بی تا، ج ۴، ص ۲۵۵؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۶۳؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ج ۹، ص ۲۸۵؛ احمد مرتضی، ۱۴۲۲ق، ج ۶، صص ۶۸۶ و ۶۸۷). شیخ طوسی بر این مسئله اجماع نقل نموده است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۴۶) استدلال آنان بدین صورت است:

- براساس آیه «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ» (بقره، ۶۱)؛ «و (به سبب این غرور و سرمستی و سرکشی) گرفتار خواری و تنگدستی شدند»، شایسته است غیر مسلمانان در همه چیز از مسلمانان پایین تر باشند.

- دو بنای مسلمان و غیر مسلمان باید از یکدیگر متفاوت و قابل تمییز باشد و آنان نباید بر عورت‌های مسلمانان مطلع گردند (خطیب شربینی، بی تا، ج ۴، ص ۲۵۵؛ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۴۶).

- فرموده نبوی: «الإِسْلَامُ يُعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ». (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۶: ۱۵) «اسلام بلندمرتبه است و هیچ چیز بر او بلندمرتگی نمی یابد».

- این مسئله در رفع بنای ذمیان بیشتر مشهود است؛ چون طبق هیچ روایتی ثابت نشده پیامبر (ص) از این فعل آنان منع نموده باشد، در حالی که ساختمانهای یهودیان در آن زمان خیلی بلندتر و مستحکم تر از بناهای مسلمانان بوده است. آیاتی که در قالب خیر از گذشتگان و نه دربر دارنده حکم باشد، در استدلال به این -گونه احکام نمی تواند مخاطب را قانع کند. چه بسا نگاه تکوینی داشتن به این آیات، منجر به وهن قرآن گردد. بدین گونه که در جامعه امروزی جمعیت زیادی از غیر مسلمانان در مرتبه مادی از مسلمانان بسیار جلوتر و از لحاظ تکنولوژی بسیار پیشرفته تر بوده و زندگی مرفه تری نسبت به مسلمانان دارند. قرآن مسیحیان عصر پیامبر (ص) را افرادی مورد احترام و قابل دوست داشتن معرفی می کند: «وَلَنَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (مائده، ۸۲)؛ «و خواهی دید که مهربان ترین مردم برای مؤمنان، کسانیند که خود را مسیحی می نامند، این بدان خاطر است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهبان هستند که (به سبب آشنایی با دین خود و خوف از خدا، از شنیدن حق سر باز نمی زنند و در برابر آن) تکبر نمی ورزند». اگر قرار بود این خبر به همه دوره ها و به همه مسیحیان تعمیم یابد، مسائل عصر کنونی چگونه باید تأویل شود؟ در عصری که مسیحیان بیشتر از یهود به قرآن توهین نموده و در کشوری مانند آمریکا به بهانه آزادی بیان و نسبت دادن فاجعه یازدهم سپتامبر به مسلمانان، کشیش مسیحی آزادانه قرآن را به آتش می کشد، با نگاه تکوینی به آیه شدیداً به تعارض برمی -خوریم. به نظر می رسد آیاتی مانند «وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ» (بقره، ۶۱) را نباید از سیاق خود که در قالب خبر از گذشته است، خارج نمود. دیگر آنکه خبر «الإِسْلَامُ يُعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» در باب میراث و الحاق دین کودک به دین پدر یا مادرش وارد شده (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۳۵؛ بغوی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۱، ص ۸۶) و تعمیم این دلیل به جاهایی که

علت حکم در آن نباشد، شایسته نیست. امروزه ملاکهای برتری از قرونی که فقها این حکم را صادر نموده‌اند متفاوت بوده و به تبع آن، حکم نیز متفاوت می‌گردد.

۲-۵. سکونت شهروندان غیر مسلمان در منطقه حجاز

به اتفاق مذاهب اسلامی سکونت دائمی غیر مسلمانان در منطقه حجاز ممنوع می‌باشد (ابن همام، بی تا، ج ۶، ص ۶۰؛ خرسی، بی تا، ج ۳، ص ۱۴۴؛ خطیب شربینی، بی تا، ج ۴، صص ۲۴۶ و ۲۴۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، صص ۳۳۵ و ۳۳۶؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۴۵۹؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ج ۹، ص ۲۸۵؛ احمد مرتضی، ۱۴۲۲ق، ج ۶، صص ۶۸۴ و ۶۸۵). علامه حلی بر این مسئله اجماع نقل نموده است (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، صص ۳۳۵ و ۳۳۶). دلیل این ممنوعیت براساس احادیث می‌باشد که به پاره‌ای از آن اشاره می‌گردد:

- آخرین چیزی که پیامبر (ص) بدان سخن گفت این بود: «یهود را از سرزمین حجاز و مسیحیان نجران را از جزیره العرب بیرون کنید» (طیالسی، بی تا، ج ۳۱، ص ۲۲۹؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۱۳۳).

- «مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید» (مسلم، بی تا، ج ۵، ص ۷۵).

- «یهود و نصاری را از جزیره العرب بیرون خواهیم راند، تا اینکه جز مسلمان در آن باقی نماند»

(نسائی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۱۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۵۳، ص ۶۰).

- «در جزیره العرب دو دین باهم جمع نمی‌شوند» (ابن ابی شیبّه، بی تا، ج ۱۲، ص ۳۴۵). گفته شده

مراد از جزیره العرب در این گونه احادیث، سرزمین حجاز است. بنابراین غیر مسلمان از سکونت در آن منع می‌گردد (احمد مرتضی، ۱۴۲۲ق، ج ۶، صص ۶۸۴ و ۶۸۵). اما به اتفاق مذاهب اسلامی، شهروندان

غیر مسلمان حق دارند برای تجارت وارد سرزمین حجاز گردند (سرخسی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۱۵۴۱؛

خرسی، بی تا، ج ۳، ص ۱۴۴؛ خطیب شربینی، بی تا، ج ۴، صص ۲۴۶ و ۲۴۷؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۵،

ص ۴۵۹؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ج ۹، ص ۲۸۵؛ احمد مرتضی، ۱۴۲۲ق، ج ۶، صص ۶۸۴ و ۶۸۵). چون

نصاری در زمان خلافت عمر بن خطاب در مدینه مشغول تجارت بودند. اما بیشتر از سه روز اجازه

اقامت به آنان داده نمی‌شود؛ زیرا عمر بن خطاب برای افراد تاجر و صاحب فنی که وارد حجاز می‌شدند،

سه روز معین نموده بود که بعد از سپری شدن آن مدت، از حجاز خارج می‌گردیدند. اما حنابله گویند

هنگامی که شهروند غیر مسلمان برای فروش کالا به مدتی بیش از سه روز نیاز داشت، جایز است بیش

از سه روز، اقامت نماید. هنگامی این امر جایز است که ماندن بیش از سه روز موجب ضرر به او یا به ساکنان حجاز نگردد؛ چون منع ذمی از اقامت بیش از سه روز - با اینکه او به اقامت بیشتر نیاز دارد - موجب می‌گردد که امکانات مورد نیاز به حجاز نرسیده و مصلحت ساکنان حجاز به خطر افتد (ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ج ۹، صص ۲۸۵-۲۸۷).
بنابر آنچه گفته شد،

ورود غیر مسلمانان به سرزمین حجاز به قصد تجارت یا رساندن پیام حکام دیگر کشورها یا هر موردی که مصالح مسلمانان در آن نهفته باشد، ممنوع نبوده و فقط از سکونت دائمی آنان منع شده است (خطیب شریینی، بی تا، ج ۴، صص ۲۴۶ و ۲۴۷).

در این زمینه تعیین مدت اقامت شهروندان غیر مسلمان امری تعبدی یا حکم ثابت شرعی نبوده و مبنای آن اجتهاد خلیفه دوم براساس مصالح مسلمانان در آن زمان بوده است. بهتر به نظر می‌رسد مدت اقامت در سه روز منحصر نشده و تعیین این مدت به عهده حاکم اسلامی نهاده شود تا براساس مصلحت و نیاز زمانی، مدت را کم و زیاد نماید. چه بسا مثلاً برای تعمیر بنای حرم نیاز به مهندسان غیر مسلمان بوده که به اقامتی بیش از سه روز نیاز باشد... فعل عمر بن -خطاب نیز حکم قطعی شرع نبوده، بلکه امری اجتهادی و متغیر بوده که مبنای آن مصلحت مسلمانان است. بنابراین هنگامی که مصالح تغییر کرد، احکام اجتهادی نیز به تبع آن تغییر می‌پذیرد. در قول حنابله نیز دیده شد که به خاطر نیاز و مصلحت ساکنان حجاز، مدت اقامت تجار غیر مسلمان را بیش از سه روز اجازه دادند.

۶. حق مصونیت مکاتبات، مکالمات و مخابرات

نامه‌ها و مکاتبات بین اشخاص از تعرض مصون است و هیچ مقامی حق ندارد آنها را باز کرده بخواند؛ زیرا این موضوع به خصوصی بودن زندگی افراد لطمه وارد می‌سازد و می‌تواند آزادی افراد را محدود سازد (قاضی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۴۶). مکاتبات، مکالمات، مخابرات و اسرار شهروندان جزء حریم خصوصی آنان بوده که تعدی بر این مصونیت، تعدی بر حریم خصوصی آنان بوده و این امری است که شارع شدیداً از آن نهی نموده و دولت اسلامی و مسلمانان به هیچ وجه مجوز سلب این حق را ندارند. شریعت اسلامی در این خصوص به احادی اجازه تجسس را در حریم خصوصی افراد نمی‌دهد: «وَلَا تَجَسَّسُوا» (حجرات، ۱۲). این امر قاعده‌ای از قواعد اصلی اسلام در نظام اجتماعی و مقررات

قانون‌گذاری و اجرای احکام است. مردم دارای آزادی و احترام و بزرگواریهای خود هستند. جایز نیست به هیچ‌وجه آزادی و احترام و بزرگ منشی انسان، رخنه دیده و به حریم آن تعدی گردد. مردم در جامعه اسلامی در امنیت زندگی می‌کنند، امنیتی برای خود آنان و منازل و اسرار و عیوب و مقدسات آنان ... هیچ دلیلی برای تعدی به حرمت و کرامت خودشان و خانه‌ها و اسرار و عیوبها و مقدساتشان، وجود ندارد. در دین اسلام حتی تحقیق و پی‌جویی بزه، نیز نمی‌تواند در سیستم و نظام اسلامی دلیل تجسس از مردم و پرده‌داری از عیوب و اسرار آنان باشد؛ زیرا تعامل با مردم براساس ظاهرشان بوده و کسی حق ندارد درون و باطن آنان را تفحص نماید. کسی حق ندارد مردم را جز در برابر مخالفتها و بزهکاریهایی که به صورت آشکار از آنان سر می‌زند مورد بازخواست قرار دهد. کسی حق ندارد نسبت به مردم گمان بد داشته یا چشم به راه انجام بدی از ایشان باشد. حتی کسی حق ندارد که بداند مردمان چه بسا نهانی مخالفت می‌ورزند و دست به بزهکاری می‌زنند (قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۶، ص ۳۳۴۶).

پیامبر(ص) اسلام نیز بارها مسلمانان را از دخالت در امور پنهانی و تتبع اسرار دیگران در حریم خصوصیشان بر حذر داشته (ر.ک: بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۲۵۳) و در گفتاری خطاب به یکی از شاگردانش این فعل را سبب فساد و تباهی مردم دانسته است (ر.ک: بیهقی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۱۰۷).

نتیجه

۱. اسلام قوانین خود را در خصوص غیر مسلمانان بر مبنای عدالت، کرامت، آزادی، برابری و رعایت حقوق افراد وضع نموده است.
۲. قاعده کلی در حقوق شهروندان غیر مسلمانان براساس «لهم ما لنا و علیهم ما علينا» می‌باشد. بدین‌گونه که تمامی حقوق و وظایفی که برای شهروندان مسلمان مشروع دانسته شده - جز در چند مورد جزئی - برای شهروندان غیر مسلمان نیز به رسمیت شناخته می‌شود.
۳. اسلام آزادیهای فردی از قبیل حق حیات، آزادی رفت و آمد، مصونیت یا امنیت شخصی، آزادی اختیار و مصونیت مسکن، مصونیت مکاتبات و مکالمات تلفنی را برای شهروندان غیر مسلمان محترم دانسته و به رسمیت شناخته است.
۴. خون شهروند غیر مسلمان به مانند خون شهروند مسلمان محترم بوده و احدی حق تعدی بر آن ندارد.
۵. ورود شهروندان غیر مسلمان به منطقه حرم مکی ممنوع بوده، اما آنان حق دارند به مساجد

مسلمانان وارد شوند تا با شعائر اسلام آشنایی پیدا کنند.

۶. سکونت دائمی غیر مسلمانان در منطقه حجاز ممنوع می‌باشد، اما حاکم اسلامی می‌تواند براساس مصلحت تا مدتی موقت به آنها اجازه سکونت دهد.

۷. فرد غیر مسلمان پاک و طاهر بوده و نجس دانستن او با کرامت انسانی براساس آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء، ۷۰) منافات داشته و آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» (توبه، ۲۸) دال بر نجاست اعتقادی مشرکان است.

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، شهاب‌الدین، روح المعانی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، بی‌جا، داراحیاء الکتب العربیة، بی‌تا.
۴. ابن ابی‌شیبہ، عبدالله، الکتب المصنّف فی الاحادیث و الآثار، بی‌جا، الدار السلفیة الهندیة، بی‌تا.
۵. ابن حزم، علی بن احمد، المحلی بالآثار، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.
۶. ابن حمدون، محمد بن حسن، التذکرة الحمدونیة، بیروت، دارصادر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۷. ابن رشد، محمد بن احمد، المقدمات الممهّدت، بی‌جا، دارالغرب الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۸. ابن عابدین، محمدامین، رد المحتار علی الدر المختار، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق.
۹. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۹ق.
۱۰. ابن قدامه، موفق‌الدین، المغنی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۱۱. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة، بی‌جا، دار هجر للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۱۲. همو، تفسیر القرآن العظیم، بی‌جا، دار طیبة للنشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۲۰ق.
۱۳. ابن مازة، محمود بن احمد، المحیط البرهانی، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
۱۴. ابن هشام، عبدالملک، السیرة النبویة، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، چاپ دوم، ۱۳۷۵ق.
۱۵. ابن همام، کمال‌الدین، فتح القدير، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.
۱۶. ابوداود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی‌داود، بیروت، دارالکتب العربی، بی‌تا.
۱۷. ابوعبید، قاسم بن سلام، کتاب الاموال، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.
۱۸. ابویعلی، محمد بن حسین، الاحکام السلطانیة، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.
۱۹. ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم، الخراج، بی‌جا، المکتبة الأزهريّة للتراث، بی‌تا.
۲۰. احمد مرتضی، ابن یحیی، البحر الزخار، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۲۱. البانی، محمد ناصرالدین، سلسله الاحادیث الضعیفة و الموضوعة، ریاض، دارالمعارف، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۲۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح المختصر، یمامه، دار ابن کثیر، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
۲۳. برهانفوری، علی بن حسام‌الدین، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ پنجم، ۱۴۰۱ق.

۲۴. بغوی، حسین بن مسعود، شرح السنّة، دمشق، المكتب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۲۵. بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت، مكتبة الهلال، ۱۹۸۸م.
۲۶. بهوتی، منصور بن یونس، كشف القناع عن متن الإقناع، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۲ق.
۲۷. بیهقی، احمد بن حسین، سنن الكبرى، مکه، مكتبة دار الباز، ۱۴۱۴ق.
۲۸. همو، شعب الایمان، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۲۹. جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۳۰. حجاوی، موسی بن احمد، زاد المستقنع فی اختصار المقنع، ریاض، دارالوطن للنشر، بی تا.
۳۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۳۲. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان، چاپ دهم، ۱۳۸۰ش.
۳۳. حمیدی، محمد بن فتوح، الجمع بین الصحیحین البخاری و مسلم، بیروت، دار ابن حزم، چاپ دوم، ۱۴۲۳ق.
۳۴. خرنشی، محمد بن عبدالله، شرح مختصر خلیل، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۳۵. خرم دل، مصطفی، تفسیر نور، تهران، نشر احسان، چاپ هفتم، ۱۳۸۸ش.
۳۶. خطیب شریینی، محمد بن احمد، مغنی المحتاج، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۳۷. دارقطنی، علی بن عمر، سنن الدارقطنی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۸۶ق.
۳۸. رحیبانی، مصطفی بن سعد، مطالب اولی النهی، دمشق، المكتب الاسلامی، ۱۹۶۱م.
۳۹. زیدان، عبدالکریم، احکام الذمیین و المستامنین، بیروت، مؤسسه الرسالة، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
۴۰. سرخسی، محمد بن احمد، المبسوط، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۴۱. همو، شرح السیر الکبیر، بی جا، الشركة الشرقیة للاعلانات، ۱۹۷۱م.
۴۲. قطب، سید، فی ظلال القرآن، قاهره، دارالشروق، چاپ هفدهم، ۱۴۱۲ق.
۴۳. شاطبی، ابراهیم بن موسی، الموافقات، دار ابن عفان، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۴۴. شافعی، محمد بن ادريس، الأم، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۳ق.
۴۵. شریعی، روح الله، اقلیتهاى دینی، تهران، کانون اندیشه جوان، چاپ سوم، ۱۳۸۷ش.
۴۶. شیخ صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۴۷. شبیبانی، محمد بن حسن، الحجّة علی اهل المدينة، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۳ق.
۴۸. صنعانی، عبدالرزاق، مصنف عبدالرزاق، بیروت، المكتب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۴۹. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، آزادیهای عمومی و حقوق بشر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۵ش.
۵۰. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
۵۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
۵۲. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، قم، انتشارات دارالتقافة، ۱۴۱۴ق.
۵۳. همو، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۵۴. همو، المبسوط، تهران، المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفریة، چاپ سوم، ۱۳۸۷ق.

۵۵. طبالسی، سلیمان بن داود، مسند الطیالسی، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
۵۶. عبدالباقی، محمدفؤاد، اللؤلؤ والمرجان فیما اتفق علیه الشیخان، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۵۷. علامه حلی، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء، قم، مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۵۸. عمید زنجانی، عباسعلی، اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۴ش.
۵۹. عوده، عبدالقادر، التشریح الجنائی الاسلامی، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
۶۰. قاضی، ابوالفضل، بایسته های حقوق اساسی، تهران، میزان، چاپ سی و پنجم، پاییز ۱۳۸۸ش.
۶۱. قرافی، شهاب الدین، الفروق، بی جا، عالم الکتب، بی تا.
۶۲. همو، الذخیره، بیروت، دارالغرب، ۱۹۹۴م.
۶۳. قرضاوی، یوسف، غیر المسلمین فی المجتمع الاسلامی، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ ششم، ۱۴۱۵ق.
۶۴. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، قاهره، دارالکتب المصریة، چاپ ششم، ۱۳۸۴ق.
۶۵. قره داغی، علی، پارادوکس اسلام و تروریسم، ترجمه علی عزیزی، تهران، نشر پرتو بیان، چاپ اول، بی تا.
۶۶. کاسانی، علاء الدین، بدائع الصنائع، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۸۲م.
۶۷. کوب عبید، فقه العبادات، دمشق، مطبعة الانشاء، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۶۸. ماوردی، علی بن محمد، الاحکام السلطانیة، قاهره، دارالحديث، بی تا.
۶۹. همو، الحاوی الکبیر، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۷۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۷۱. محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
۷۲. همو، المعبر فی شرح المختصر، قم، مؤسسه سیدالشهداء، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
۷۳. محقق کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۷۴. مرغینانی، علی بن ابی بکر، الهدایة شرح بداية المبتدی، بی جا، المكتبة الاسلامیة، بی تا.
۷۵. مسلم، ابوالحسن، المسند الصحیح المختصر، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۷۶. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، زبدة البیان فی احکام القرآن، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، چاپ اول، بی تا.
۷۷. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بی تا.
۷۸. نسائی، احمد بن شعیب، السنن الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۷۹. نووی، یحیی بن شرف، المجموع شرح المذهب، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۸۰. واحدی، علی بن احمد، اسباب نزول القرآن، دمام، دارالاصلاح، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق.